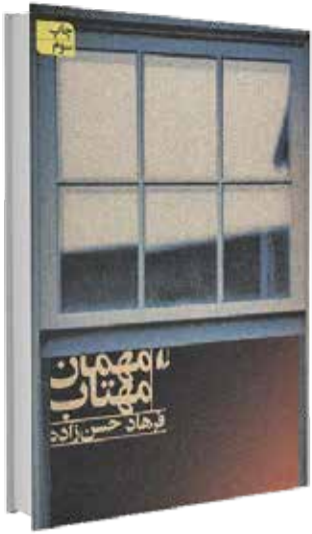




## کتاب

هر آنچه که در رابطه با کتاب می‌خواهید بدانید



### دوبرادر همسان با فکریابی ناهمسان

مروری بر کتاب مهمان مهتاب

زهرا سادات سنایی  
دانش آموز کلاس نهم



«وطن تنها میراثی است که هرگز نمی‌توان آن را خرج کرد، هدیه داد یا فروخت.»

#### نقد کتاب نوجوان

وقتی در جایی عبارت «هشت سال دفاع مقدس» را می‌شنویم، ذهنمان فقط به سمت سربازهای جنگی، عملیات‌ها و اتفاقاتی که فیلم‌های دفاع مقدس نشانمان می‌دهد، می‌رود. اما کتاب مهمان مهتاب بر خلاف بیشتر فیلم‌هایی که درباره دوران دفاع مقدس است، با توجه به رویدادهای هفتگی پشت جبهه، نوشته شده و در کنار آن کمی درباره سربازان ایرانی و روحیه آنها گفته است. داستان از دوازدهم می‌موزی درباره دو برادر دوقلو به نام‌های کامل و فاضل روایت می‌شود که هر کدام نگاه جالب و متفاوتی درباره جنگ دارند. یکی از آنها در آبادان می‌ماند تا از شهر دفاع کند و دیگری همراه خانواده به شیراز و اصفهان مهاجرت می‌کند.

یکی از نکات مهم داستان که آن را از دیگر نوشته‌ها متمایز می‌کند، نشان دادن روزهای خوب قبل از جنگ است. روزهایی که نه خبری از صدای هواپیماهای جنگنده عراقی روی خانه‌هاست و نه احساس ناامنی و اضطراب وجود دارد. روزهایی که آبادان عروس خلیج فارس بود و مردم تصویری از جنگ در پیش‌رویشان نداشتند. توصیف اتفاقات قبل از جنگ به من کمک کرد که بهتر بتوانم آن روزها را درک کنم و احساسات کسانی را بفهمم که آن را تجربه کرده‌اند. کسانی که با چشم خودشان دیدند که جنگی در کشورشان شروع شده و دوست داشتند دوباره به زمان گذشته برگردند و زندگی‌شان را بدون خطر ادامه دهند و برای همین تلاش کردند تا امنیتشان را پس بگیرند.

یکی دیگر از نکات قوت داستان، توصیف‌های نویسنده است که گاهی با جزئیات زیاد باعث می‌شود تا خواننده با فضای داستان ارتباط بیشتری برقرار کند و تحت تأثیر جمله‌ها قرار گیرد. به شخصه، آن قسمتی از داستان که نصرت به فاضل، خبر شهادت یکی از شخصیت‌ها را داد دوست داشتم و با این خبر توانستم احساس فاضل را درک کنم و به نظرم منشأ درک من از توصیف‌های نویسنده است و اگر خیلی ساده نصرت خبر را به فاضل می‌داد و بعد چند کلمه‌ای هم با هم صحبت می‌کردند، من چنین احساسی نسبت به این صحنه نداشتم. کتاب مهمان مهتاب فلش بکی بر گذشته رزمندگان می‌زند و می‌گوید که این سربازان همان جوانان خوش‌تیپ و خوش‌لباسی هستند که حالا برای دفاع از عقیده و کشورشان به جبهه رفته‌اند و این نشان دهنده این است که مردم از خوشی‌های روزگارشان گذشتند تا آیندگانشان روزهای خوشی داشته باشند.



### دادگاه مدادشیمی‌ها

مروری بر کتاب روزی که مدادشیمی‌ها دست از کار کشیدند

زهرا بزرگ‌زاده  
روزنامه نگار



دانکن، پسر کوچولو هنرمندی است که مثل خیلی از بچه‌ها نقاشی با مدادشیمی را دوست دارد. او همیشه وسط صفحه سفید شروع می‌کند به کشیدن حیوان و خورشید و درخت و دریا. همه چیز عادی است تا اینکه یک روز دانکن توی مدرسه وقتی در جعبه مدادشیمی‌های قد و نیم‌قدش را باز می‌کند می‌بیند هیچ کدام آنجا نیستند و یک بسته نامه جایشان را پر کرده. نامه‌هایی از طرف مدادشیمی‌ها. نامه‌ها هر کدام به یک رنگ است و مدادشیمی‌ها از خودشان مایه گذاشته‌اند تا شکایاتشان را به دانکن برسانند.

#### نقد کتاب کودک

حالا دانکن می‌ماند و گوهی از گله و شکایت که باید با یک راه حل خلاصه، آنها را رفع کند و صلح و آرامش را به جعبه مدادشیمی‌ها برگرداند. خواندن این کتاب به کودک کمک می‌کند تا بتواند با معلم یا والدینش همدلی کند و یک بار به عنوان مرجع شکایات، دنیا را از نگاه آنها ببیند. برای والدین یا معلمانی که همیشه از دست شکایت‌های رگیاری بچه‌ها خسته می‌شوند و دلشان می‌خواهد یک بار، بچه‌ها خودشان مشکلات خودشان را حل کنند، این کتاب می‌تواند موقعیت خوبی را پیش روی آنها بگذارد. این کتاب، همچنین به کودک یاد می‌دهد گاهی وقت‌ها باید برای حل مسائل از قواعد همیشگی عبور کند و خلاق باشد. مخصوصاً اگر والدین هنگام خواندن کتاب، قبل از خواندن راه‌حل دانکن، از کودک خود بخواهند او برای این مسئله راه‌حل پیدا کند. اگر فرصتش باشد خوب است از این هم بیشتر کتاب را به صورت تعاملی با کودکان بخوانیم؛ «به نظر تو شکایت مداد شیمی قرمز چه؟» «تو فکر می‌کنی چرا مداد شیمی سفید کم استفاده مونه؟»

در گله‌های مدادشیمی‌ها هم نکته‌های جالبی نهفته. مثلاً مداد شیمی صورتی از این گله دارد که چون رنگ دخترانه‌ای است، کنار گذاشته شده، این موقعیت‌های غیرمستقیم زمان خوبی برای به چالش کشیدن تصور کودکانمان است. به علاوه اگر از کودکان اطرافمان، کسی هست که برای اعتراض کردن و گفتن ناراحتی‌هایش خجالت می‌کشد، این کتاب به او راه حل خوبی نشان می‌دهد: «برای کسی که از او ناراحتی، نامه بنویس!» نکته‌هایی در مورد کتاب اینکه تحمل شنیدن غرولندهای یک دسته مدادشیمی بدون عصبانی شدن و حل و فصل کردن دعواهایشان، کاری بالغانه است! این داستان می‌تواند به خوبی موقعیتی برای تمرین این مهارت فراهم کند. تصویرگری این کتاب جذاب است و چون با خط کودکان‌های نگاشته شده خواندنش برای کودکان کلاس اول، دوم جالب‌تر هم هست.



# قصه‌های به هم گره خورده

ذهن نوجوان‌ها یک قفسه درهم ریخته پر از داستان است

مریم رحیمی پور  
خبرنگار



#### روایت

اولین بار چند سال پیش به ذهنم رسید که در کلاس نگارش بعد از «عناصر داستان»، «ژانرهای داستانی» را تدریس کنم. حقیقتش ایده از جایی شکل گرفت که مسابقه‌ای سراسری برای نوشتن داستان «علمی-تخیلی» برگزار شد. بچه‌هایی که می‌خواستند در مسابقه شرکت کنند در مورد این ژانر پرسیدند و من هم کمی توضیح دادم. نتیجه کار خودم را هم شگفت‌زده کرد. گرچه جوایز و نتایج آن مسابقه هیچ وقت درست مشخص نشد اما باعث شد که دلم بخواهد در کلاس نگارش هم از «ژانر» صحبت کنم.

نگارش داستانی در سرتاسر آموزش ادبیات مدرسه نادیده گرفته شده، غیر از چند تمرین در کتاب دبستان و دوسه درس در کتاب‌های نگارش متوسطه دوم هیچ بخشی به آن اختصاص داده نشده. این در حالی است که بچه‌ها هر روز با داستان‌ها درگیرند. حجم مطالعه کتاب‌های داستانی، در دوره دوم دبستان تا انتهای دوره اول متوسطه بالاست. اگر نظر من را بخواهید همیشه بالا بوده. بچه‌های این سن رمان‌ها را نمی‌خوانند، تک‌تکشان را می‌بلعند. بعدتر با جدی‌تر شدن درس‌ها و سایه انداختن کنکور، کتاب داستان خواندن کم‌رنگ می‌شود. حتی اگر اهل کتاب خواندن هم نباشند فیلم سینمایی و سریال زیاد دیده‌اند. سرشان پر از داستان است، از کارتون‌های دیزنی گرفته تا فیلم‌های مارول و دی‌سی و سریال‌های کره‌ای و انیمه‌های ژاپنی. اهل داستان مصور و مانگا و وب‌تون خواندن هم هستند. حتی موسیقی‌هایی که گوش می‌دهند هم پشتوانه‌های داستانی دارد. گاهی فکر می‌کنم سر بچه‌های این سن پر از قصه است. قصه‌هایی که ناخودآگاه اندیشه آنها را شکل می‌دهند. گرچه خودشان هیچ وقت نمی‌فهمند که این فکر از کجای مغزشان نشأت

گرفته. قصه‌ها توی سرشان به هم می‌پیچند و تبدیل به یک کلاف گره خورده بزرگ می‌شوند. در کلاس نگارش تلاش کردم این کلاف درهم‌پیچیده را باز کنم. اول از عناصر داستان گفتم، جلوتر که رفتیم احساس کردم آشنایی با دسته‌بندی انواع داستان به باز شدن بیشتر این کلاف کمک می‌کند. اولین جلسه برایشان یک لیست خیلی ساده بردم که در یک خط ژانرهای معروف داستانی را معرفی کرده بود. گفتم کتاب‌هایی که باهم خوانده‌ایم را توی خانه‌های این جدول دسته‌بندی کنند. بعد هر هفته سراغ یکی از آن خانه‌ها رفتم. روزی که قرار بود از داستان تخیلی حرف بزنیم چند عنصر غیرطبیعی جلویشان گذاشتم و گفتم طرح داستان‌هایی را بنویسند که این عناصر داخلش باشد. عناصری مثل «دنیای خیالی»، «نیروهای خارق‌العاده»، «موجودات شگفت‌انگیز»، «سفر در زمان» و... آخر کلاس بچه‌ها داستان‌های ساده همیشگی‌شان را به داستان‌های تخیلی تبدیل کرده بودند.

برای داستان معمایی اما ماجرا یک مقدار پیچیده‌تر می‌شد. یک سال در مدرسه تجربه نوشتن «نمایشنامه معمایی» را داشتیم. روند کار پیچیده‌تر از آن چیزی بود که در ظاهر به نظر می‌رسید. باید دانه دانه سرخ توی قصه می‌گذاشتیم و کاری می‌کردیم که کارآگاهمان سرخ‌ها را پیدا کند، از طرفی همزمان خواننده هم متوجه سرخ‌ها نشود و این باعث می‌شد که هر لحظه خودم هم بی‌خیال نوشتن چنین نمایشنامه‌ای بشوم، چه برسد به بچه‌ها! گرچه بالاخره با مقاومتشان و تکرار جمله «خانم ما می‌خوایم تئاتر مومن معمایی باشه» موفق شدیم.

برای داستان تاریخی آه و ناله زیادی شنیدم. بچه‌ها برخلاف من خیلی تاریخ دوست نداشتند. دلم می‌خواست یک روز باهم به اردوی کاخ نیاوران برویم و بگویم یک داستان بنویسید که در این کاخ اتفاق می‌افتد، اما شخصیت‌هایش شخصیت‌های واقعی تاریخ نیستند. مثلاً داستان پسر خدمتکار کاخ نیاوران را بنویسید. یا قصه پیرمرد نگهبان جلوی در را ما

گرفته. قصه‌ها توی سرشان به هم می‌پیچند و تبدیل به یک کلاف گره خورده بزرگ می‌شوند. در کلاس نگارش تلاش کردم این کلاف درهم‌پیچیده را باز کنم. اول از عناصر داستان گفتم، جلوتر که رفتیم احساس کردم آشنایی با دسته‌بندی انواع داستان به باز شدن بیشتر این کلاف کمک می‌کند. اولین جلسه برایشان یک لیست خیلی ساده بردم که در یک خط ژانرهای معروف داستانی را معرفی کرده بود. گفتم کتاب‌هایی که باهم خوانده‌ایم را توی خانه‌های این جدول دسته‌بندی کنند. بعد هر هفته سراغ یکی از آن خانه‌ها رفتم. روزی که قرار بود از داستان تخیلی حرف بزنیم چند عنصر غیرطبیعی جلویشان گذاشتم و گفتم طرح داستان‌هایی را بنویسند که این عناصر داخلش باشد. عناصری مثل «دنیای خیالی»، «نیروهای خارق‌العاده»، «موجودات شگفت‌انگیز»، «سفر در زمان» و... آخر کلاس بچه‌ها داستان‌های ساده همیشگی‌شان را به داستان‌های تخیلی تبدیل کرده بودند.

برای داستان معمایی اما ماجرا یک مقدار پیچیده‌تر می‌شد. یک سال در مدرسه تجربه نوشتن «نمایشنامه معمایی» را داشتیم. روند کار پیچیده‌تر از آن چیزی بود که در ظاهر به نظر می‌رسید. باید دانه دانه سرخ توی قصه می‌گذاشتیم و کاری می‌کردیم که کارآگاهمان سرخ‌ها را پیدا کند، از طرفی همزمان خواننده هم متوجه سرخ‌ها نشود و این باعث می‌شد که هر لحظه خودم هم بی‌خیال نوشتن چنین نمایشنامه‌ای بشوم، چه برسد به بچه‌ها! گرچه بالاخره با مقاومتشان و تکرار جمله «خانم ما می‌خوایم تئاتر مومن معمایی باشه» موفق شدیم.

برای داستان تاریخی آه و ناله زیادی شنیدم. بچه‌ها برخلاف من خیلی تاریخ دوست نداشتند. دلم می‌خواست یک روز باهم به اردوی کاخ نیاوران برویم و بگویم یک داستان بنویسید که در این کاخ اتفاق می‌افتد، اما شخصیت‌هایش شخصیت‌های واقعی تاریخ نیستند. مثلاً داستان پسر خدمتکار کاخ نیاوران را بنویسید. یا قصه پیرمرد نگهبان جلوی در را ما

#### همه

آدم‌ها در زندگی با داستان‌های زیادی روبه‌رو می‌شوند اما نوجوان‌ها بیشتر از هر گروه سنی درگیر قصه هستند. بیشتر کتاب داستان می‌خوانند و وقت بیشتری برای فیلم و سریال دیدن دارند و چون تجربه‌های کمتری از زندگی واقعی دارند، داستان‌ها برایشان جدی‌تر است اما ردیای ادبیات داستانی در آموزش ادبیات دبستان و دبیرستان کم‌رنگ است و همین باعث می‌شود که قصه‌ها در ذهن نوجوان‌ها تبدیل به یک کلاف درهم‌پیچیده بزرگ بشود.



از نکات مهم داستان که آن را از دیگر نوشته‌ها متمایز می‌کند، نشان دادن روزهای خوب قبل از جنگ است. روزهایی که نه خبری از صدای هواپیماهای جنگنده عراقی روی خانه‌هاست و نه احساس ناامنی و اضطراب وجود دارد